

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

احادیثی از امیرالمومنین علی (ع)

سبج : www.emamali.net

تنظیم : MOHAMMAD3347@GMAIL.COM

پرتوی از سیره و سیمای امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، چهارمین پسر ابوطالب، در حدود سی سال پس از واقعه فیل و بیست و سه سال پیش از هجرت در مکه معظمه، از مادری بزرگوار و باشخصیت، به نام فاطمه، دختر اسد بن هشام بن عبدمناف، روز جمعه سیزده رجب در کعبه به دنیا آمد.

علی (علیه السلام) تا شش سالگی در خانه پدرش ابوطالب بود.

در این تاریخ که سن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از سی سال گذشته بود در مکه قحطی و گرانی پیش آمد و این امر سبب شد که علی (علیه السلام) به مدت هفت سال در خانه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)، تا اول بعثت، زندگی کند و در مکتب کمال و فضیلت آن حضرت تربیت شود.

امیرالمؤمنین در خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه می فرماید: «وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ إِتْبَاعَ الْفَصِيلِ آثَرَ أُمَّهِ، يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا، وَيَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ.» «و من در پی او بودم چنانکه بچه در پی مادرش، هر روز برای من از خلق و خوی خویش نشانه های برپا می داشت و مرا به پیروی آن می گماشت.» بعد از آن که محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) به پیامبری مبعوث گردید، علی (علیه السلام) نخستین مردی بود که به او گروید.

برای اولین بار ابوطالب پسر خود را دید که با پسر عموی خود مشغول نمازاند.

گفت: پسر جان چه کار می کنی؟ گفت: پدر، من اسلام آورده ام و برای خدا با پسر عموی خویش نماز می گزارم.

ابوطالب گفت: از وی جدا مشو که البته تو را جز به خیر و سعادت دعوت نکرده است.

ابن عباس می گوید: نخستین کسی که با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نماز گزارد، علی بود.

روز دوشنبه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به مقام نبوت برانگیخته شد، و از روز سه شنبه علی نماز خواند.

در سال سوم بعثت بعد از نزول آیه «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»؛ یعنی «خویشان نزدیکتر خود را انداز کن!» رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بنی عبدالمطلب را که حدود چهل نفر بودند دعوت کرد و به آنها نهار

داد، اما آن روز نشد سخن بگویند، روز دیگر آنها را دعوت کرد و بعد از صرف ناهار به آنها فرمود: کدام یک از شما مرا یاری کرده و به من ایمان می‌آورد تا برادر و جانشین بعد از من باشد، علی(علیه السلام) برخاست و فرمود: ای رسول خدا! من حاضرم تو را در این راه یاری دهم.

فرمود: بنشین.

آن گاه سخن خویش را تکرار کرد و کسی برخاست و فقط علی(علیه السلام) برخاست و فرمود: من آماده‌ام.

فرمود بنشین.

بار سوم رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) سخن خود را تکرار کرد.

باز علی(علیه السلام) برخاست و آمادگی خود را برای یاری و همراهی پیامبر اعلام کرد.

پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: «إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيِّي وَ وَزِيرِي وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فَيَكُم مِّنْ بَعْدِي.» «این علی، برادر و وصی و وارث و جانشین من در میان شما پس از من می‌باشد.» بعد از سیزده سال دعوت رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) در مکه، مقدمات هجرت آن حضرت به مدینه فراهم شد.

در شب هجرت، پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله وسلم) به علی(علیه السلام) فرمود: لازم است در بستر من بخوابی، علی(علیه السلام) در بستر رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) خوابید و آن شب که اول ربیع الاول سال چهاردهم بعثت بود، لیلۃ المبیت نامیده می‌شود و بر اساس روایات در همین شب آیه ای درباره علی(علیه السلام) نازل شد.

چند شب پیش از هجرت، شبی رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم)، همراه علی(علیه السلام) به جانب کعبه حرکت کردند.

پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله وسلم) به علی(علیه السلام) فرمود: روی شانه من سوار شو.

علی(علیه السلام) روی شانه رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) سوار شد و مقداری از بتهای کعبه را از جا کردند و درهم شکستند و آنگاه متواری شدند تا قریش ندانند که این کار را چه کسی انجام داده است.

بعد از هجرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)، علی (علیه السلام) به فاصله سه روز بعد، از آن که امانت های رسول خدا را به صاحبانش داد، همراه فواطم؛ یعنی مادرش فاطمه بنت اسد و فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و فاطمه دختر زبیر و مسلمانانی که تا آن روز موفق به هجرت نشده بودند، عازم مدینه گردید.

وقتی وارد مدینه شد پاهایش مجروح شده بود، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) چون او را دید از فداکاری آن حضرت قدردانی و تشکر کرد.

در سال اول هجرت که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) میان مهاجر و انصار رابطه برادری را برقرار ساخت به علی (علیه السلام) فرمود: «أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.» «تو در دنیا و آخرت برادر من هستی.» در سال دوم هجرت، امیرالمؤمنین (علیه السلام) با فاطمه زهرا (علیها السلام) ازدواج کرد.

در رمضان سال دوم هجرت، دو افتخار بزرگ نصیب علی بن ابیطالب (علیه السلام) شد؛ روز نهم ماه رمضان سال دوم (یا سوم) خداوند، امام حسن مجتبی (علیه السلام) را به علی (علیه السلام) داد و در هفدهم ماه رمضان سال دوم، جنگ بدر پیش آمد که شجاعت و قهرمانی امیرالمؤمنین (علیه السلام) زبانزد خاص و عام گردید.

شیخ مفید می گوید: مسلمانان در جنگ بدر هفتاد نفر از کفار را کشتند که ۳۶ نفر آنها را علی (علیه السلام) به تنهایی کشت و در کشتن بقیه هم دیگران را یاری نمود.

در سؤال سال سوم هجرت، غزوه معروف اُحُد پیش آمد.

نام علی (علیه السلام) در این غزوه هم مانند «بدر» پرآوازه است.

در همین غزوه بود که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در باره علی (علیه السلام) فرمود: «إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ.» «همانا علی از من است و من از اویم.» و در همین غزوه بود که منادی در آسمان ندا کرد: «لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَ لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ.» «شمشیری جز ذوالفقار و جوانمردی جز علی نیست.» در سال سوم (یا چهارم) هجرت بود که خداوند متعال، امام حسین (علیه السلام) را به امیرالمؤمنین عطا فرمود، پسری که نه نفر امام بر حق از نسل مبارک وی پدید آمدند.

در سؤال سال پنجم، غزوه خندق (یا احزاب) پیش آمد و علی (علیه السلام) در مقابل عمرو بن عبدود به مبارزه ایستاد، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلَّهُ إِلَى الشُّرْكِ كُلِّهِ.» «تمام ایمان که علی

است در مقابل تمام شرک که عمرو بن عبدود است به جنگ ایستاد.» و نیز فرمود: «لَمُبَارَزَةٌ عَلَيَّ لَعَمْرُو أَفْضَلُ مِنْ أَعْمَالِ أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.» «مبارزه علی در مقابل عمرو، برتر از اعمال امتم تا روز قیامت است.» در سال هفتم هجرت، غزوه «خیبر» روی داد که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «إِنِّي دَافِعُ الرَّأْيَةَ غَدًا إِلَى رَجُلٍ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، كَرَّارٌ غَيْرِ فَرَّارٍ، لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ لَهُ.» «فردا این پرچم را به دست کسی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست می‌دارد، و خدا و رسولش هم او را دوست می‌دارند، و حمله کننده ای است که گریزنده نیست و بر نمی‌گردد تا خداوند به دست او فتح و پیروزی آورد.» در سال هشتم هجرت، در بیستم ماه رمضان، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مکه را فتح کرد و آخرین سنگر مستحکم بتپرستی را از میان برداشت.

بعد از فتح مکه غزوه «حنین» و سپس غزوه «طائف» پیش آمد و علی (علیه السلام) همراه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بود، در غزوه حنین فقط نه نفر از جمله امیرالمؤمنین با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) باقی ماندند و دیگران گریختند.

در سال نهم هجرت، غزوه تبوک پیش آمد، و از ۲۷ غزوه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)، فقط در این غزوه علی (علیه السلام) همراه آن حضرت نبود، چون پیغمبر او را به جانشینی خود در مدینه گذاشت، و حدیث معروف «منزلت» در همین باره است که پیامبر اکرم به علی (علیه السلام) فرمود: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.» «آیا خشنود نیستی که منزلت تو نسبت به من، همانند منزلت هارون نسبت به موسی باشد، جز آن که پس از من پیامبری نیست.» و در همین سال بود که علی (علیه السلام) دستور یافت تا آیات سوره براءت را از ابوبکر بگیرد و آنها را از طرف پیغمبر بر بتپرستان بخواند.

در سال دهم هجرت، در پنجم ذی القعدة، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)، علی (علیه السلام) را به یمن فرستاد تا مردم را به اسلام دعوت کند، و بر اثر دعوت وی بسیاری از مردم به دین مبین اسلام درآمدند.

در همین سال بود که قضیه «غدیر خم» پیش آمد که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن روز ضمن معرفی امیرالمؤمنین به عنوان جانشین خود، فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» «هر که من رهبر اویم، این علی رهبر اوست.» این حدیث را ۱۱۰ نفر صحابی و ۸۴ نفر از تابعین و ۳۶۰ نفر از دانشمندان سنی از قرن دوم تا قرن سیزدهم هجری روایت کرده اند.

در سال یازدهم هجری، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از دنیا رفت، علی (علیه السلام) می‌گوید: «وَفَاضَتْ بَيْنَ نَحْرِي وَ صَدْرِي نَفْسُكَ.» «جان گرامی‌ات میان سینه و گردنم از تن مفارقت نمود.» در حالی که بنا به

وصیت نبی(صلی الله علیه وآله وسلم)، وصی او علی(علیه السلام) مشغول غسل و کفن و دفن حضرتش بود، «اصحاب سقیفه» در سقیفه بنی ساعده دست به نوعی کودتا زدند.

توطئه شومی که آثار و عوارض آن تاریخ را سیاه و سرنوشت مردم را تیره و تباه کرد و سنت سیئه ای پایه گذاری شد که از آن پس در هر عصر و نسل در ظلمت شب، بوزینگان اموی و عباسی یکی پس از دیگری بر تخت جستند و رهبری امت اسلامی را به بازی گرفتند.

به عبارت دیگر آنچه در سقیفه اتفاق افتاد زیربنای خیانتی بزرگ و تاریخی به مسلمانان بود، زیرا به تعبیر فنی کلمه، با تقدّم «مفضول» بر «افضل»، اصحاب سقیفه با تردستی تمام در این ماجرا پیروز شدند و امیرالمؤمنین(علیه السلام) را با آن همه سوابق درخشان جهاد و دانش و تقوا، خانه نشین نمودند.

و ۲۵ سال تمام، نه تنها حقّ مسلم علی(علیه السلام) زیرپای زر و زور و تزویر نهاده شد، بلکه مهمتر آن که حقّ تمامی آحاد و افراد و ملّتی که باید زمامداری عادل و آگاه بر آنها حکومت کند پایمال گردید.

سرانجام همین نوع خلافت بود که زمینه سلطه و حاکمیت بنی امیه و سپس بنی عباس را فراهم ساخت، و همین سنت سیئه تقدّم مفضول بر افضل بود که بهانه ای به دست بهانه جویان داد تا «حقیقت» را فدای «مصلحت» نفسانی خویش کنند.

در دوران حکومت پنج ساله امیرالمؤمنین، عواملی دست به دست هم داد و مانع اصلاحات و عدالتی که علی(علیه السلام) میخواست شد.

در این مدّت، وقت امیرالمؤمنین بیشتر صرف خنثی کردن توطئه ها و مبارزه با ناکثین؛ یعنی پیمان شکنانی چون طلحه و زبیر و قاسطین؛ یعنی ستمگران و زورگویانی چون معاویه و پیروانش و مارقین؛ یعنی خارج شوندگان از اطاعت علی(علیه السلام) چون خوارج نهروان، گردید.

امیرالمؤمنین(علیه السلام) در تمام دوران عمر ۶۳ ساله خود، در حدّ اعلاّی پاکی و تقوا، درستی، ایمان و اخلاص، روی حساب «لا تَأْخُذْهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَّائِمٌ» زندگی کرد و جز خدا هدفی نداشت و هر کاری که می کرد به خاطر خدا بود، و اگر به پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) آن همه شیفته بود برای خدا بود.

او غرق ایمان و اخلاص به خدای متعال بود.

او تمام عمرش را با طهارت و تقوا سپری کرد و طیب و طاهر و آراسته به تقوا خدا را ملاقات نمود، در خانه خدا به دنیا آمد و در خانه خدا هم از دنیا رفت.

او به راستی دلباخته حق بود، همان وقتی که شمشیر بر فرق مبارکش رسید فرمود: «فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ»؛ «به خدای کعبه رستگار شدم.» شهادت آن حضرت در شب ۲۱ رمضان سال چهارم هجری اتفاق افتاد.

نکته های برجسته از سیره امام علی (علیه السلام)

۱ - در جریان شورای شش نفری که به دستور عمر برای انتخاب خلیفه بعد از او تشکیل شد، عبدالرحمان بن عوف که خود را از خلافت معذور داشته بود ظاهراً در مقام بی طرفی قرار گرفت و نامزدی خلافت را در امام علی و عثمان منحصر دانست و بر آن شد تا در میان آنان یکی را برگزیند.

از علی خواست تا با او به کتاب خدا و سنت رسول الله و روش ابوبکر و عمر بیعت کند.

اما امام علی (علیه السلام) فرمود: «من بر اساس کتاب خدا و سنت رسول خدا و طریقه و روش خود در این کار می کوشم.» اما همین مسأله چون به عثمان پیشنهاد شد، در دم پذیرفت و به آسانی به خلافت رسید!

۲ - امام علی (علیه السلام) پس از قتل عثمان آن گاه که بنا به درخواست اکثریت قاطع مردم مسلمان، ناچار به پذیرش رهبری بر آنان گردید، در شرایطی حکومت را به دست گرفت که دشواری ها در تمام زمینه ها آشکار شده بود، ولی امام با همه مشکلات موجود، سیاست انقلابی خود را در سه زمینه: حقوقی، مالی و اداری، آشکار کرد.

الف - در عرصه حقوقی: اصلاحات او در زمینه حقوقی، لغو کردن میزان برتری در بخشش و عطا و یکسانی و برابر دانستن همه مسلمان ها در عطایا و حقوق بود و فرمود: «خوار نزد من گرامی است تا حق وی را باز ستانم، و نیرومند نزد من ناتوان است تا حق دیگری را از او بگیرم.»

ب - در عرصه مالی: امام علی (علیه السلام) همه آنچه را که عثمان از زمین ها بخشیده بود و آنچه از اموال که به طبقه اشراف هبه کرده بود، مصادره نموده و آنان را در پخش اموال به سیاست خود آگاه ساخت، و فرمود: «ای مردم! من یکی از شمایم، هر چه من داشته باشم شما نیز دارید و هر وظیفه که بر عهده شما باشد بر عهده من نیز هست.

من شما را به راه پیغمبر می‌برم و هر چه را که او فرمان داده است در دل شما رسوخ می‌دهم.

جز این که هر قطعه زمینی که عثمان آن را به دیگران داده و هر مالی که از مال خدا عطا کرده باید به بیت المال باز گردانیده شود.

همانا که هیچ چیز حق را از میان نمی‌برد، هر چند مالی بیابم که با آن زنی را به همسری گرفته باشند و کنیزی خریده باشند و حتی مالی را که در شهرها پراکنده باشند آنها را باز می‌گردانم.

در عدل، گشایش است و کسی که حق بر او تنگ باشد، ستم بر او تنگتر است.»

ج - در عرصه اداری: امام علی (علیه السلام) سیاست اداری خود را با دو کار عملی کرد:

۱ - عزل والیان عثمان در شهرها.

۲ - واگذاشتن زمامداری به مردانی که اهل دین و پاکی بودند.

به همین جهت فرمان داد تا عثمان بن حنیف، والی بصره گردد و سهل بن حنیف، والی شام، و قیس بن عباد، والی مصر و ابو موسی اشعری، والی کوفه، و درباره طلحه و زبیر که بر کوفه و بصره ولایت داشتند نیز چنین کرد و آنها را با ملایمت از کار بر کنار ساخت.

امام (علیه السلام) معاویه را عزل نمود و حاضر به حاکمیت چنان عنصر ناپاکی بر مردم شام نبود.

موضع امام در آن شرایط و اوضاع، هجوم به معاویه و پاکسازی او از نظر سیاسی بود.

او خویشتن را مسئول می‌دید که مسقیماً انشعاب و کوشش در تمرّد و سرپیچی غیر قانونی را از بین ببرد و این خلل را معاویه و خطّ بنی امیّه به وجود آورده بودند.

امام (علیه السلام) می‌بایست این متمرّدان را پاکسازی کند؛ زیرا پاکسازی کالبد اسلام از آن پلیدی‌ها، وظیفه امام بود؛ هر چند امری دشوار می‌نمود.

به عبارت دیگر علت عزل معاویه و اعلان جنگ بر ضد او، انگیزه مکتبی بود که انگیزه ای بزرگ به شمار می‌رفت.

و بدین گونه امام علی(علیه السلام) در دو میدان نبرد می‌کرد: میدانی بر ضد تجزیه سیاسی و میدانی بر ضد انحراف داخلی در جامعه اسلامی، انحرافی که در نتیجه سیاست سابق از جبهه گیری غیر اسلامی شکل گرفته بود.

و از اینجا ارزش کارهای امام(علیه السلام) در پاکسازی آن اوضاع منحرف و باز ستاندن اموال از خائنان، بی هیچ نرمی و مدارا، آشکار می‌گردد.

امام علی(علیه السلام) می‌فرمود: «همانا که معاویه خطی از خطهای اسلام و مکتب بزرگ آن را نشان نمی‌دهد بلکه جاهلیت پدرش ابوسفیان را مجسم می‌سازد.

او می‌خواهد موجودیت اسلام را به چیزی دیگر تبدیل سازد و جامعه اسلامی را به مجمعی دیگر تغییر دهد، می‌خواهد جامعه ای بسازد که به اسلام و قرآن ایمان نداشته باشند.

او می‌خواهد «خلافت» به صورت حکومت قیصر و کسری در آید.» با همه مشکلاتی برای که امام(علیه السلام) پیش آمد آن حضرت از مسیر خویش عقب نشینی نکرد، بلکه در خط خویش باقی ماند و کار ضربه زدن به تجزیه طلبان را تا پایان زندگانی شریف خود ادامه داد و تا آن دم که در مسجد کوفه به خون خویش در غلطید، برای از بین بردن تجزیه، با سپاهی آماده حرکت به سوی شام بود تا سپاهی را که از باقی سپاهیان اسلام جدا شده بود و به رهبری معاویه اداره می‌شد از بین ببرد.

بنابراین امام(علیه السلام) در چشم مسلمانان آگاه تنها کسی بود که می‌توانست پس از عمیق شدن انحراف و ریشه دوانیدن آن در پیکره اسلام، دست به کار شود و با هر عامل جور و تبعیض و انحصار طلبی بجنگد.

از میان سخنان سازنده امام(علیه السلام)، چهل حدیث را که هر کدام درسی از معارف پر بار آن «انسان کامل» است برگزیدم، باشد که در پرتو اشعه تابناک آن خورشید هدایت و ولایت، فضای تاریک جهل و ضلالت را بشکافیم و به رشد و تعالی کامل انسانی خویش نائل آییم.

چهل حدیث

قال أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليه السلام):

۱- خیر پنهانی و کتمان گرفتاری

مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ الْبِرُّ وَ إِخْفَاءُ الْعَمَلِ وَ الصَّبْرُ عَلَى الرَّزَايَا وَ كِتْمَانُ الْمَصَائِبِ.
از گنجهای بهشت؛ نیکی کردن و پنهان نمودن کار [نیک] و صبر بر مصیبتها و نپنهان کردن گرفتاریها (یعنی عدم شکایت از آنها) است.

۲- ویژگی های زاهد

الزَّاهِدُ فِي الدُّنْيَا مَنْ لَمْ يَغْلِبِ الْحَرَامُ صَبْرَهُ، وَ لَمْ يَشْغَلِ الْحَلَالُ شُكْرَهُ.
زاهد در دنیا کسی است که حرام بر صبرش غلبه نکند، و حلال از شکرش باز ندارد.

۳- تعادل در جذب و طرد افراد

«أَحِبُّ حَبِيبِكَ هَوْنًا مَا عَسَى أَنْ يَعْصِيكَ يَوْمًا مَا، وَ أَبْغُضُ بَغِيضَكَ هَوْنًا مَا عَسَى أَنْ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْمًا مَا.»
با دوستت آرام بیا، بسا که روزی دشمنت شود، و با دشمنت آرام بیا، بسا که روزی دوستت شود.

۴- بهای هر کس

قِيمَةُ كُلِّ امْرِءٍ مَا يُحْسِنُ.
ارزش هر کسی آن چیزی است که نیکو انجام دهد.

۵- فقیه کامل

«أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِالْفَقِيهِ حَقَّ الْفَقِيهِ؟ مَنْ لَمْ يُرَخِّصِ النَّاسَ فِي مَعَاصِي اللَّهِ وَ لَمْ يُقْنَطْهُمْ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ لَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ وَ لَمْ يَدْعِ الْقُرْآنَ رَغْبَةً عَنْهُ إِلَى مَا سِوَاهُ، وَ لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَفَقُّهُ، وَ لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَيْسَ فِيهِ تَفَكُّرٌ، وَ لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ.»

آیا شما را از فقیه کامل، خبر ندهم؟ آن که به مردم اجازه نافرمانی خدا را ندهد، و آنها را از رحمت خدا نومید نسازد، و از مکر خدایشان آسوده نکند، و از قرآن رو به چیز دیگر نکند، و خیری در عبادت بدون تفقه نیست، و خیری در علم بدون تفکر نیست، و خیری در قرآن خواندن بدون تدبّر نیست.

۶- خطرات آرزوی طولانی و هوای نفس

«إِنَّمَا أَخْشَىٰ عَلَيْكُمْ إِثْنَيْنِ: طُولَ الْأَمَلِ وَ اتِّبَاعَ الْهَوَىٰ، أَمَا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْأَخِرَةَ وَ أَمَا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَإِنَّهُ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ.»

همانا بر شما از دو چیز می‌ترسم: درازی آرزو و پیروی هوای نفس. اما درازی آرزو سبب فراموشی آخرت شود، و اما پیروی از هوای نفس، آدمی را از حق باز دارد.

۷- مرز دوستی

«لَا تَتَّخِذَنَّ عَدُوَّ صَدِيقِكَ صَدِيقًا فَتَعْدِي صَدِيقَكَ.»

با دشمن دوستت دوست مشو که [با این کار] با دوستت دشمنی می‌کنی.

۸- اقسام صبر

«الْصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ: الصَّبْرُ عَلَى الْمُسِيبَةِ، وَ الصَّبْرُ عَلَى الطَّاعَةِ، وَ الصَّبْرُ عَلَى الْمَعْصِيَةِ.»

صبر بر سه گونه است: صبر بر مصیبت، و صبر بر اطاعت، و صبر بر [ترک] معصیت.

۹- تنگدستی مقدر

مَنْ ضَيَّقَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ، فَلَمْ يَظُنْ أَنَّ ذَلِكَ حُسْنٌ نَظَرَ مِنَ اللَّهِ لَهُ فَقَدْ ضَيَّعَ مَأْمُولًا.

وَ مَنْ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَظُنْ أَنَّ ذَلِكَ اسْتِدْرَاجٌ مِنَ اللَّهِ فَقَدْ آمَنَ مَخُوفًا.

هر که تنگدست شد و نپنداشت که این از لطف خدا به اوست، یک آرزو را ضایع کرده و هر که وسعت در مال یافت و نپنداشت که این یک غافلگیری از سوی خداست، در جای ترسناکی آسوده مانده است.

۱۰- عزت، نه ذلت

الْمَنِيَّةُ وَالْأَلْمَنِيَّةُ وَالْتَجَلُّدُ وَالْتَبَلُّدُ وَالذَّهْرُ يَوْمَانِ: فَيَوْمٌ عَلَيْكَ فَإِذَا كَانَ لَكَ فَلَا تَبْطُرْ، وَإِذَا كَانَ عَلَيْكَ فَلَا تَحْزَنْ فَبِكُلَيْهِمَا سَتُخْتَبَرُ.

مردن نه خوار شدن! و بی باکی نه خود باختن! روزگار دو روز است، روزی به نفع تو، و روزی به ضرر تو! چون به سودت شد شادی مکن، و چون به زیانت گردید غم مخور، که به هر دوی آن آزمایش شوی.

۱۱- طلب خیر

مَا حَارَ مَنْ اسْتَحَارَ، وَلَا نَدِمَ مَنْ اسْتَشَارَ.
هر که خیر جوید سرگردان نشود، و کسی که مشورت نماید پشیمان نگردد.

۱۲- وطن دوستی

عُمِّرَتِ الْبِلَادُ بِحُبِّ الْأَوْطَانِ.
شهرها به حبّ و دوستی وطن آباداند.

۱۳- سه شعبه علوم لازم

أَلْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: الْفِقْهُ لِلْأَدْيَانِ، وَالطَّبُّ لِلْأَبْدَانِ، وَالنَّحْوُ لِلْسَانَ.
دانش سه قسم است: فقه برای دین، و پزشکی برای تن، و نحو برای زبان.

۱۴- سخن عالمانه

تَكَلَّمُوا فِي الْعِلْمِ تَبَيَّنَ أَقْدَارُكُمْ.
عالمانه سخن گویند تا قدر شما روشن گردد.

۱۵- منع تلقین منفی

لَا تُحَدِّثْ نَفْسَكَ بِفَقْرٍ وَلَا بِطُولِ عُمُرٍ.

فقر و تنگدستی و طول عمر را به خود تلقین نکن.

۱۶- حرمت مؤمن

سَبَابُ الْمُؤْمِنِ فِسْقٌ وَ قِتَالُهُ كُفْرٌ وَ حُرْمَةُ مَالِهِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ.
دشنام دادن به مؤمن فسق است، و جنگیدن با او کفر، و احترام مالش چون احترام خودش است.

۱۷- فقر جانکاه

أَفْقَرُ الْمَوْتِ الْأَكْبَرُ، وَ قَلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارِينِ وَ هُوَ نِصْفُ الْعَيْشِ.
فقر و نداری بزرگترین مرگ است! و عائله کم یکی از دو توانگری است، که آن نیمی از خوشی است.

۱۸- دو پدیده خطرناک

أَهْلَكَ النَّاسَ إِثْنَانِ: خَوْفُ الْفَقْرِ وَ طَلَبُ الْفَخْرِ.
دو چیز مردم را هلاک کرده: ترس از نداری و فخرطلبی.

۱۹- سه ظالم

الْعَامِلُ بِالظُّلْمِ وَ الْمُعِينُ عَلَيْهِ وَ الرَّاضِي بِهِ شُرَكَاءُ ثَلَاثَةٌ.
شخص ستمکار و کمک کننده بر ظلم و آن که راضی به ظلم است، هر سه با هم شریکانند.

۲۰- صبر جمیل

الصَّبْرُ صَبْرَانِ: صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ حَسَنٌ جَمِيلٌ، وَ أَحْسَنُ مِنْ ذَلِكَ الصَّبْرُ عِنْدَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْكَ.
صبر بر دو قسم است: صبر بر مصیبت که نیکو و زیباست، و بهتر از آن صبر بر چیزی است که خداوند آن را حرام گردانیده است.

۲۱- ادای امانت

أَدُوا الْأَمَانَةَ وَ لَوْ إِلَى قَاتِلٍ وُلْدِ الْأَنْبِيَاءِ.
امانت را بپردازید گرچه به کشته‌شده فرزندان پیغمبران باشد.

۲۲- پرهیز از شهرت طلبی

قال (عليه السلام) لِكَمَيْلِ بْنِ زِيَادٍ: رُوِيَكَ لَا تَشْهَرُ، وَ أَخْفِ شَخْصَكَ لَا تُذَكِّرُ، تَعَلَّمْ تَعَلَّمْ وَ اصْمُتْ تَسْلِمُ، لَا عَلَيْكَ إِذَا عَرَفَكَ دِينَهُ، لَا تَعْرِفِ النَّاسَ وَ لَا يَعْرِفُونَكَ.
آرام باش، خود را شهره مساز، خود را نهان دار که شناخته نشوی، یاد گیر تا بدانی، خموش باش تا سالم بمانی. بر تو هیچ باکی نیست، آن گاه که خدا دینش را به تو فهمانید، که نه تو مردم را بشناسی و نه مردم تو را بشناسند (یعنی، گمنام زندگی کنی).

۲۳- عذاب شش گروه

إِنَّ اللَّهَ يُعَذِّبُ سِتَّةً بِسِتَّةٍ : الْعَرَبَ بِالْعَصِيْبَةِ وَ الدَّهَاقِينَ بِالْكِبْرِ وَ الْأَمْرَاءَ بِالْجَوْرِ وَ الْفُقَهَاءَ بِالْحَسَدِ وَ التُّجَّارَ بِالْخِيَانَةِ وَ أَهْلَ الرُّسْتاقِ بِالْجَهْلِ.
خداوند شش کس را به شش خصلت عذاب کند: عرب را به تعصب، و خان‌های ده را به تکبر، و فرمانروایان را به جور، و فقیهان را به حسد، و تجار را به خیانت، و روستایی را به جهالت.

۲۴- ارکان ایمان

الْإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَرْكَانٍ: التَّوَكُّلِ عَلَى اللَّهِ، وَ التَّفْوِيضِ إِلَى اللَّهِ وَ التَّسْلِيمِ لِأَمْرِ اللَّهِ، وَ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ.
ایمان چهارپایه دارد: توکل بر خدا، واگذارن کار به خدا، تسلیم به امر خدا و رضا به قضای الهی.

۲۵- تربیت اخلاقی

«ذَلُّوا أَخْلَاقَكُمْ بِالْمَحَاسِنِ، وَ قَوِّدُوا إِلَى الْمَكَارِمِ. وَ عَوِّدُوا أَنْفُسَكُمْ الْحِلْمَ.»
اخلاق خود را رام خوبی‌ها کنید و به بزرگواری‌هایشان بکشانید و خود را به بردباری عادت دهید.

۲۶- آسانگیری بر مردم و دوری از کارهای پست

«لَا تُدَافُوا النَّاسَ وَزُنًا بِوَزْنٍ، وَ عَظُمُوا أَقْدَارَكُمْ بِالتَّعَافُلِ عَنِ الدِّينِيِّ مِنَ الْأُمُورِ.»
نسبت به مردم، زیاد خرده گیری نکنید، و قدر خود را با کناره گیری از کارهای پست بالا برید.

۲۷- نگهبانان انسان

«كَفَى بِالْمَرْءِ حِرْزًا، إِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا وَ مَعَهُ حَفْظَةٌ مِنَ اللَّهِ يَحْفَظُونَهُ أَنْ لَا يَتَرَدَّى فِي بُئْرٍ وَ لَا يَقَعَ عَلَيْهِ حَائِطٌ وَ لَا يُصِيبُهُ سَبْعٌ، فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُ خَلُّوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَجَلِهِ.»
آدمی را همین دژ بس که کسی از مردم نیست، مگر آن که با او از طرف خدا نگهبان هاست که او را نگه می‌دارند که به چاه نیفتد، و دیوار بر سرش نریزد، و درنده ای آسیبش نرساند، و چون مرگ او رسد او را در برابر اجلس رها سازند.

۲۸- روزگار تباهی‌ها

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يُعْرَفُ فِيهِ إِلَّا الْمَاحِلُ وَ لَا يُظَرَفُ فِيهِ إِلَّا الْفَاجِرُ وَ لَا يُؤْتَمَنُ فِيهِ إِلَّا الْخَائِنُ وَ لَا يُخَوَّنُ إِلَّا الْمُؤْتَمَنُ، يَتَّخِذُونَ الْفَيْءَ مَغْنَمًا وَ الصَّدَقَةَ مَغْرَمًا وَ صِلَةَ الرَّحِمِ مَنًّا، وَ الْعِبَادَةَ اسْتِطَالَةً عَلَى النَّاسِ وَ تَعَدِّيًّا وَ ذَلِكَ يَكُونُ عِنْدَ سُلْطَانِ النِّسَاءِ، وَ مُشَاوَرَةِ الْأِمَاءِ، وَ إِمَارَةِ الصَّبِيَّانِ.»
زمانی بر مردم خواهد آمد که در آن ارج نیابد، مگر فرد بی‌عرضه و بی‌حاصل، و خوش طبع و زیرک دانسته نشود، مگر فاجر، و امین و مورد اعتماد قرار نگیرد، مگر خائن و به خیانت نسبت داده نشود، مگر فرد درستکار و امین! در چنین روزگاری، بیتالمال را بهره شخصی خود گیرند، و صدقه را زیان به حساب آورند، و صله رحم را با منت به جای آرند، و عبادت را وسیله بزرگی فروختن و تجاوز نمودن بر مردم قرار دهند و این وقتی است که زنان، حاکم و کنیزان، مشاور و کودکان، فرمانروا باشند!

۲۹- زیرکی به هنگام فتنه

«كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابْنِ اللَّبُونِ؛ لَا ظَهْرٌ فَيُرْكَبُ، وَ لَا ضَرْعٌ فَيُحْلَبُ.»
هنگام فتنه چون شتر دو ساله باش که نه پشتی دارد تا سوارش شوند و نه پستانی تا شیرش دوشند.

۳۰- اقبال و ادبار دنیا

«إِذَا أَقْبَلْتَ الدُّنْيَا عَلَى أَحَدِ أَعَارِثِهِ مَحَاسِنَ غَيْرِهِ، وَإِذَا أَدْبَرْتَ عَنْهُ سَلَبَتَهُ مَحَاسِنَ نَفْسِهِ.»
چون دنیا به کسی روی آرد، نیکویی های دیگران را بدو به عاریت سپارد، و چون بدو پشت نماید، خوبی هایش را برآید.

۳۱- ناتوان ترین مردم

«أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ اكْتِسَابِ الْأَخْوَانِ، وَ أَعْجَزُ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ ظَفَرَ بِهِ مِنْهُمْ.»
ناتوانترین مردم کسی است که توان به دست آوردن دوستان را ندارد، و ناتوانتر از او کسی است که دوستی به دست آرد و او را از دست بدهد.

۳۲- فریاد رسی و فرح بخشی گرفتار

«مِنْ كَفَّارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ وَ التَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ.»
از کفاره گناهان بزرگ، فریاد خواه را به فریاد رسیدن، و غمگین را آسایش بخشیدن است.

۳۳- نشانه کمال عقل

«إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ.»
چون خرد کمال گیرد، گفتار نقصان پذیرد.

۳۴- رابطه با خدا

«مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ وَ مَنْ أَصْلَحَ أَمْرَ آخِرَتِهِ أَصْلَحَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ. وَ مَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعِظٌ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ.»
آن که میان خود و خدا را اصلاح کند، خدا میان او و مردم را اصلاح می کند و آن که کار آخرت خود را درست کند، خدا کار دنیای او را سامان دهد. و آن که او را از خود بر خویشتن واعظی است، خدا را بر او حافظی است.

۳۵- افراط و تفریط

«هَلَكَ فِي رَجُلَانِ مُحِبُّ غَالٍ وَ مُبْغِضٌ قَالِ.»

دو تن به خاطر من هلاک شدند: دوستی که اندازه نگاه نداشت و دشمنی که بغض - مرا - در دل کاشت.

۳۶- روایت و درایت

«إِعْقِلُوا الْخَبَرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رِعَايَةٍ لِعَقْلِ رِوَايَةٍ، فَإِنَّ رِوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ، وَ رِعَايَتُهُ قَلِيلٌ.»

هر گاه حدیثی را شنیدید آن را با دقت عقلی فهم و رعایت کنید، نه بشنوید و روایت کنید! که راویان علم بسیارند و رعایت کنندگان آن اندک در شمار.

۳۷- پاداش تارک گناه

«مَا الْمَجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمِ أَجْرًا مِمَّنْ قَدَرَ فَعَفَى، لَكَادَ الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ.»

مُزد جهادگر کشته در راه خدا بیشتر نیست از مرد پارسا که - معصیت کردن - تواند - لیکن - پارسا ماند و چنان است که گویی پارسا فرشته ای است از فرشته ها.

۳۸- پایان ناگوار گناه

«أَذْكُرُوا انْقِطَاعَ اللَّذَاتِ وَ بَقَاءَ التَّبِعَاتِ.»

به یاد آرید که لذتها تمام شدنی است و پایان ناگوار آن بر جای ماندنی.

۳۹- صفت دنیا

«فِي صِفَةِ الدُّنْيَا: تَغْرٌ وَ تَضْرٌ وَ تَمْرٌ.»

در صفت دنیا فرموده است: می‌فریبید و زیان می‌رساند و می‌گذرد.

۴۰- دینداران آخر الزمان

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى فِيهِ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ وَمِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ. مَسَاجِدُهُمْ يَوْمَئِذٍ عَامِرَةٌ مِّنَ الْبِنَاءِ خَرَابٌ مِّنَ الْهُدَى. سُكَّانُهَا وَعُمَارُهَا شَرُّ أَهْلِ الْأَرْضِ، مِنْهُمْ تَخْرُجُ الْفِتْنَةُ وَإِلَيْهِمْ تَأْوِي الْخَطِيئَةُ يَرُدُّونَ مَنْ شَدَّ عَنْهَا فِيهَا.

وَيَسُوقُونَ مَنْ تَأَخَّرَ إِلَيْهَا.

يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى «فَبِي حَلْفَتِي لَأُبْعَثَنَّ عَلَى أَوْلِيكَ فِتْنَةً أَتْرُكُ الْحَلِيمَ فِيهَا حَيْرَانَ» وَقَدْ فَعَلَ. وَنَحْنُ نَسْتَقْبِلُ اللَّهَ عَثْرَةَ الْعَقْلَةِ.»

مردم را روزگاری رسد که در آن از قرآن جز نشان نماند و از اسلام جز نام آن، در آن روزگار ساختمان مسجدهای آنان نو و تازه ساز است و از رستگاری ویران. ساکنان و سازندگان آن مسجدها بدترین مردم زمین اند، فتنه از آنان خیزد و خطا به آنان درآویزد.

آن که از فتنه به کنار ماند بدان بازش گردانند، و آن که از آن پس افتد به سویش برانند.

خدای تعالی فرماید: «به خودم سوگند، بر آنان فتنه ای بگمارم که بردبار در آن سرگردان ماند» و چنین کرده است، و ما از خدا می‌خواهیم از لغزش غفلت درگذرد.